

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث ما در روایاتی بود که به حسب ظاهر منع از تشکیل حکومت یا خروج علیه یک حکومتی، قیام علیه یک حکومتی قبل از قیام حضرت حجت علیه السلام دارد. یعنی یک چنین فکری وجود دارد که شیعه در زمان غیبت کبری قبل از قیام حضرت حجت نباید دست به قیام بزند، دست به تشکیل حکومت بزند، بعد عرض کردیم روایاتی هست که یک روایتش را مفصل بررسی کردیم و رسیدیم به روایت دوم.

روایت سدید صیرفی

روایت دوم، روایت سدید صیرفی است که در جلد پانزدهم وسائل الشیعه صفحه 51 ابواب جهاد العدو باب 13 حدیث سوم آمده است. امام صادق علیه السلام بر اساس این روایت که سندش هم تام است، به سدید فرمود که «يَا سَدِيرُ الزَّمِ بَيْتَكَ وَكُنْ حِلْسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ- وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ- فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ- فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَى رَجْلِكَ» و نظیر این روایت چند روایت دیگر هست.

روایت جابر جعفی

شبیه روایت فوق، در همان باب از وسائل، حدیث 16 صفحه 56 روایتی است که جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند و سند روایت هم تام است. کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن ابی المقدام عن جابر بن یزید الجعفی، البته راجع به خود جابر بین رجالیین بحث است، نجاشی می‌گوید و کان فی نفسه مختلطاً آیا این تعبیر که در مورد جابر از نجاشی آمده «و کان فی نفسه مختلطاً»^[1]، این نفی توثیق از او می‌کند که آقایان و محققین می‌گویند این تعبیر نفی توثیق نمی‌کند و احتمالی هم هست که جابر خودش را به حسب ظاهر به اختلاط زده، یعنی بگوئیم مراد از اختلاط، جنون است و در برهه‌ای از زمان تظاهر به جنون می‌کرده است. یک احتمال دیگر این است که مراد از اختلاط این است که حرف‌های ضد و نقیض می‌زند. حرف‌های صدق و کذب دارد، بعضی از حرفهایش درست است و یک نفس منضبطی ندارد که بخواهد یک حرف صحیحی بزند، در این صورت شاید دال بر نفی توثیق هم باشد اما این احتمال هست که تظاهر فی فطرة من الزمان تظاهر بالجنون، علی ای حال روایت را آقایان معتبر می‌دانند. در این روایت امام باقر علیه السلام به جابر فرمود^[2] «الزَّمِ الْأَرْضَ وَ لَا تُحَرِّكْ يَدًا» خود را ملازم با زمین قرار بده، خودت را زمین‌گیر کن، هیچ حرکتی انجام نده «وَ لَا رَجُلًا حَتَّى تَرَى عَلَامَاتِ أَنْذَرُهَا لَكَ»، تا علاماتی که برای تو ذکر می‌کنند را ببینی، بعد فرمود: «وَ مَا أَرَاكَ تُدْرِكُهَا» تو این علامات را هم نمی‌بینی، فرمود: «اِخْتَلَفَ بَنِي فُلَانٍ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يَجِئُكُمُ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ»، اینها همه در یک طایفه قرار می‌گیرد که باید جوابش را عرض کنیم.

در روایت دیگر در همان وسائل حدیث هفتم صفحه 37 عمر بن حنظله (که روایت از نظر سند تمام است)، امام صادق علیه السلام فرمود: «خَمْسُ عِلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةِ - وَ السُّفْيَانِيُّ وَ الْخَسْفُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ - وَ الْيَمَانِيُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ - إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعِلَامَاتِ - أُنْخَرَجُ مَعَهُ قَالَ لَا». سؤال کردند قبل از خروج این علامات اگر یکی از اهل بیت شما خروج کرد آیا ما با او خروج کنیم؟ امام صادق علیه السلام فرمود نه.

روایاتی که خطاب به اشخاص است مثل روایت سدید صیرفی یا روایت جابر بن یزید جعفی، در هر دو مسئله «الزَّم بَيْتَكَ» یا «الزَّم الْأَرْضَ» «وَ كُنْ جَلْسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ» است. جلس به معنای خانه نشین بودن است که می‌گویند فلان جلس بیده یعنی خانه نشین است و از خانه بیرون نمی‌آید و دائماً در خانه خودش هست. «وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ»، بمان مادامی که لیل و نهار هست هیچ کاری انجام نده. و بعد فرمود: «فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا».

نحوه استدلال به این روایات برای نفی قیام و حکومت

آیا این روایات دلالت بر مدعای قائلین به نفی حکومت و قیام دارد؟ این عده می‌گویند امام به سدید یا جابر این را فرموده‌اند. بنابراین ما هم بیائیم القاء خصوصیت کنیم، بگوئیم سدید یا جابر خصوصیتی نداشته و این دستور به هر شیعه‌ای است؛ هر شیعه‌ای تجب علیه لزوم البیت، يجب علیه أن لا يحرک يداً و لا رجلاً، تا علائم قیام حضرت حجت ظاهر شود. آیا می‌شود از این روایات القاء خصوصیت کنیم و یک حکم عام کلی را استفاده کنیم؟ اساساً آیا این روایات در مقام بیان یک حکم مولوی و شرعی است یا در مقام بیان یک حکم ارشادی است؟ این باید مورد بحث قرار بگیرد.

بررسی ملازمه خطاب شخصی و خارجیه بودن قضیه

اولین بحثی این است که چون خطاب به شخص خاصی است پس این روایات عنوان قضیه شخصیه و خارجیه را پیدا می‌کنند و در این صورت قابلیت استدلال در ما نحن فیه را ندارد. جواب این است که ما خیلی روایات داریم که پیامبر صلی الله علیه وآله یا ائمه علیهم السلام به یک شخص خطاب کرده‌اند. در روایت مفصلی که سفارش‌هایی که پیامبر صلی الله علیه وآله به ابازر فرمودند در حالی که هیچ یک از آنها شخصی نبوده و قضیه‌ی خارجیه محسوب نمی‌شود. به عبارت دیگر مجرد اینکه خطاب به یک شخص است، آن روایت را به عنوان یک قضیه خارجیه مطرح نمی‌کند.

سؤال این است که مجرد اینکه خطاب شخصی باشد آیا ملازمه دارد با اینکه این قضیه، قضیه‌ی خارجیه شود؛ یا اینکه ممکن است خطاب شخصی باشد اما قضیه حقیقیه باشد؛ مثل آن روایت مفصلی که وصایای پیامبر صلی الله علیه وآله به ابوزر است و هیچ یک از آن دستورات شخصی نیست. ما فقه الحدیث را که بحث می‌کنیم این یک سؤال است که آیا اذا كان الخطاب شخصياً حتماً آن قضیه خارجیه می‌شود یا نه؟ می‌گوئیم نه، این ملازمه ندارد با اینکه آن قضیه، قضیه‌ی خارجیه باشد. ممکن است آن قضیه حقیقیه باشد.

اینجا استاد بزرگوار ما جناب آقای حائری دام ظلّه در کتاب ولایة الامر فی عصر الغیبة می‌فرماید «ما یكون الخطاب فیها خطاباً إلى شخص أو أشخاص بنحو القضية الخارجية و ليست مشتملة على الخطاب العام بنحو القضية الحقيقية».^[3] ما می‌خواهیم بر فرمایش ایشان اشکال کنیم که مجرد اینکه خطاب شخصی شد قضیه را قضیه‌ی خارجیه نمی‌کند. ایشان می‌فرماید «فیحتمل فیها أيضاً كونها ناظرة إلى الخروج بعنوان كونه هو الرأس و هو الأصل في مقابل الإمام المعصوم، و لا يمكن استنباط الكبرى».^[4] ایشان می‌فرمایند یک احتمالی که وجود دارد این است که خصوص سدید به این فکر نباشد که بخواد در مقابل امام معصوم

علیه السلام به عنوان رأس برای قیام کنندگان خروج کند. حضرت فرمودند این کار از تو ساخته نیست و تو نمی‌توانی این کار را انجام بدهی، می‌فرمایند این به عنوان یک احتمال که مقصود اصلی حضرت این است.

اولاً عرض کردیم خود سدید به عنوان اینکه بگوئیم این قضیه خارجی است ملازمه ندارد. ثانیاً اینکه غایت را علامات قرار داده اختصاص به سدید و امثال سدید ندارد، مربوط به همه است. یعنی گویا امام دارند خطاب بر هر شیعه‌ای می‌کنند که به شیعه می‌فرمایند کونوا ملازمین للبیّت الی اینکه علامات را ببیند. ظاهر چنین چیزی است که وقتی مسئله مغیای به خروج علامات است در مقام بیان یک کبرای کلی باید باشد نه در مقام یک قضیه خارجی. پس آنچه جناب آقای حائری استاد بزرگوار ما فرمودند در جواب از این روایات، تام نیست.

ویژگی‌های شخصیتی سدید

نکته‌ای که وجود دارد این است که بالأخره ما باید از سدید القای خصوصیت کنیم، در حالی که القای خصوصیت از سدید محل تأمل است. بیانش این است که وقتی ما حالات سدید را مراجعه می‌کنیم می‌بینیم سدید یک خصوصیتی داشته که امام او را از قیام نهی می‌کند. یعنی این احتمال خیلی قوی است که به عنوان یک ارشاد، امام به سدید می‌فرماید: تو اهل این میدان‌ها نیستی! درست است که قضیه کلی است و می‌گوید حتی تری آن علامات را، این خودش یک مقداری قضیه را به سمت قضیه حقیقه می‌رساند. اما در صورتی می‌توانیم حقیقه بگیریم که سدید خصوصیت نداشته باشد در حالی که سدید یک خصوصیتی دارد. بر اساس آنچه ذکر شده لم یکن ممن تمکن من القیام کان ممن یغلب احساسه علی عقله و فکره، سدید آدم خیلی احساسی بوده مثل همین انقلاب خود ما، قبل از پیروزی انقلاب یک جوان‌های خیلی احساسی بودند که نمی‌شد کارهای کلان را به دست اینها داد. سدید یک آدمی بوده که یغلب احساسه علی عقله، کان یظنّ قدرة الامام علی الخروج و وجود الشرائط للقیام، سدید تلقی خودش این بود که امام صادق علیه السلام قدرت بر خروج دارد و شرایط قیام هم فراهم است و کان ینتظر خروج الامام و یصرّ علیه. امام به سدید می‌فرماید «الزَّمْ بَيْتَكَ» تو در خانه خودت باش «كُنْ جَلْساً مِنْ أَحْلَاسِهِ» تا مادامی که آن علائم ملاحظه نشده و تا مادامی که سفیانی خروج نشده هیچ کاری انجام نده!

عرض کردم این را به صورت صناعی باید به این بیان جلو ببائیم: (1) مجرد اینکه مخاطب شخص است روایت را خارجی نمی‌کنیم و کم له من نظیر در روایات. گاهی امام می‌فرماید یا زراره، به یکی از اصحابشان خطاب می‌کنند، این روشن باشد به عنوان یک قانونی در فقه الحدیث برای ما. (2) از خود مغیای به علائم استشمام قضیه حقیقه می‌شود، این دو تا تحقیقش به این بیان بود که عرض کردیم.

اما آنچه که هست این است که اگر از روایت کبری کلی را بخواهیم استفاده کنیم باید بگوئیم سدید خصوصیت ندارد، در حالی که القای خصوصیت نمی‌شود به خاطر این خصوصیتی که راجع به سدید گفتیم.

در تنقیح المقال از خود امام صادق علیه السلام که به نظرم از کثی نقل می‌کند، می‌گوید سدید عصیده بکل لون، در رجال مرحوم تفرشی دیدم که عصیده را به طعام معروف معنا کرده است. یک طعمی است که همه جا و سر هر سفره‌ای هست. این مانعی ندارد که بگوئیم سدید هم سر هر سفره‌ی فکری می‌رفته، اما باز عصیده از همان گره می‌آید یعنی به کل لون خودش را گره می‌زند، هر جا باشد بیاید همان جاست، به یک معنا همینطور می‌شود. متلون به هر لونی می‌شود، در این جماعت یک جور می‌شود در آن جماعت یک جور می‌شود، این جور افراد به درد قیام نمی‌خورند. آدم‌های این چینی که عصیده بکل لون باشد فایده ندارد. مثل زمان ما که بخواهیم یکی از معیارهای انقلابی بودن طلبه یا انسانی که بخواهد انقلابی باشد نباشد عصیده بکل لون باشد. این مجلس می‌نشیند طرفدارهای انقلاب هستند این هم حساسی راجع به انقلاب تعریف می‌کند. در مجلس دیگری که با انقلاب زاویه دارند این هم شروع کند علیه انقلاب حرف زن، غیر از اینکه عنوان نفاق را دارد. خود امام علیه السلام راجع به

سدیر فرموده عصیده بکل لون، یک مرد احساسی بوده و غیر مستقیم الفکر بوده، قائل به تقیه هم نبوده که بگوید زمان زمان تقیه است و باید رعایت کرد.

این نکته را عرض کنم که کل رایة ترفع قبل قیام الحجة فصاحبه طاغوت، یک احتمال دارد که این روایت تقیه صادر شده یعنی آن زمان زمانی بود که حکام بنی امیه این تهمت و این مسئله را به صورت ظنّ قوی دارند نسبت به ائمه که اینها می‌خواهند قیام کنند و حکومت را بگیرند! این تعبیر صادر شده برای اینکه تقیه باشد.

خود سدیر از آدم‌هایی بوده که ملتزم به تقیه هم نبوده و شاهدش این است که مدتی در زندان بوده، زید شحام می‌گوید إِنِّي لَأُطَوَّفُ حَوْلَ الْكُعْبَةِ وَ كَفِّي فِي كَفِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دستم در دست امام صادق علیه السلام بود. «دُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَيْهِ» امام اشک‌های مبارکشان بر گونه‌هایشان جاری بود و فرمودند: «يَا شَحَامُ مَا رَأَيْتُ مَا صَنَعَ رَبِّي إِلَيَّ ثُمَّ بَكَى وَ دَعَا». فرمودند شحام می‌بینی خدا چه برای ما مقدر کرده؟ نمی‌خواهد گلایه کند! بعد گریه کردند و دعا کردند برای چند نفر از افرادی که در زندان بودند. فرمودند: «إِنِّي طَلَبْتُ إِلَى إِلَهِي فِي سَدِيرٍ وَ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ» می‌گوید داشتم برای سدیر صیرفی، عبدالسلام بن عبدالرحمن دعا می‌کردم «وَ كَانَا فِي السِّجْنِ فَوَهَّبَهُمَا لِي وَ خَلَّى سَبِيلَهُمَا» بعد خدا اینها را آزاد کرد.

علی ای حال سدیر به خاطر اینکه رعایت تقیه نمی‌کرده گرفتار سجن مخالفین هم شده بود. پس از سدیر نمی‌شود القاء خصوصیت کرد، با توجه به این خصوصیتی که سدیر داشته این روایت حکم مولوی نیست برای سدیر. اینکه حضرت می‌فرماید: «الْزَمَ بَيْتَكَ وَ كُنْ جَلِيساً مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ» مثل اینکه گاهی اوقات به کسی می‌گویند تو مشغول درس خواندن باش و کاری به این کارها نداشته باش. این اصلاً حکم مولوی نیست بلکه حکم ارشادی است. یعنی وقتی خصوصیات سدیر را ملاحظه می‌کنیم امام علیه السلام در مقام حکم مولوی نیست، در نتیجه اصلاً حدیث حدیث فقهی شرعی که بخواهیم یک حکم شرعی از آن استفاده کنیم نیست. یعنی اگر خود این سدیر هم این کار را انجام می‌داد جانش از بین می‌رود، گرفتار زندان‌های بیشتر می‌شد، به درد این کار نمی‌خورد، نه اینکه این کار حرامی بوده.

از جمله شواهدی که بر این مطلب وجود دارد روایت دیگری هست که سدیر می‌گوید محمد بن الحسن و علی بن محمد بن بendar عن ابراهيم بن اسحاق عن عبدالله بن حماد الانصاري عن سدیر صیرفی قال: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهُ مَا يَسْعُكَ الْقُعُودُ»، به صورت اعتراض با قسم جلالت به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند شما حق نشستن ندارید. «فَقَالَ وَ لِمَ يَا سَدِيرُ» چرا یا سدیر؟ عرض کردم «لِكَثْرَةِ مَوَالِيكَ وَ شِيعَتِكَ وَ أَنْصَارِكَ»، شما الان شیعه‌های زیادی دارید. «وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ مَا لَكَ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمَوَالِي مَا طَمَعَ فِيهِ نَيْمٌ وَ لَا عَدِيٌّ» اگر امیرالمؤمنین علیه السلام این مقدار اصحابی که شما الان دارید را داشت دیگر تیم و عدی در موردی حق ایشان طمع نمی‌کردند. یعنی حضرت قیام می‌کرد در مقابل آنها و حقش را می‌گرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: «يَا سَدِيرُ وَ كَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا» اینکه می‌گوئی اصحاب من زیاد هستند فکر می‌کنی چند نفر یار دارم؟ می‌گوید: عرض کردم صد هزار نفر، امام با تعجب فرمود صد هزار؟ عرض کردم «نَعَمْ وَ مَائَتِي أَلْفٌ» دویست هزار، باز امام با تعجب فرمودند دویست هزار؟ عرض کردم: «نَعَمْ وَ نِصْفَ الدُّنْيَا» نصف این مردم دنیا از شیعیان شما هستند. «فَسَكَتَ عَلَيَّ» امام سکوت کرد و چیزی نفرمود. «ثُمَّ قَالَ يَخِفُ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلَى يَنْبُعٍ» یعنی حالش را داری یا آمادگی داری با هم به ينبع برویم؟ «قُلْتُ نَعَمْ» عرض کردم همراه شما می‌آیم. «فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَ بَغْلٍ أَنْ يُسْرَجَا» امام دستور داد یک حمار یک استری را زین کنند «فَبَادَرْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ» سدیر می‌گوید اول رفتم سوار خر بشوم که آن استر که یک مرکب راهورتری هست مال امام باشد، امام فرمود: «يَا سَدِيرُ أَتَرَى أَنْ تُؤَثِّرَنِي بِالْحِمَارِ؟». گفتیم: «الْبَغْلُ أَزِينُ وَ أَنْبِلُ». بغل برای شما آماده‌تر است. امام فرمود: «الْحِمَارُ أَرْفُقُ بِي» حمار برای من راحت‌تر است. «فَنَزَلْتُ» از حمار پائین آمدم و امام سوار حمار شد. «فَمَضَيْنَا فَحَانَتْ الصَّلَاةُ فَقَالَ يَا سَدِيرُ انْزِلْ بِنَا نَصِلْ» امام فرمود: وقت نماز است بیائیم پائین نماز بخوانیم. «ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضٌ سَبِيحَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ». امام فرمود این زمین سببخه (شوره‌زار) است. البته می‌گویند سَبِيحٌ و سَبِيحٌ هم در معنا فرق وجود دارد. مثلاً سَبِيحٌ آن زمین شوره‌زاری است که انسان بیاید و در آن قسمتی که نمک ندارد نماز بخواند. اما سَبِيحٌ بالفتح

یعنی روی خود آن نمک بخواهد نماز بخواند. «لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ» که البته این لا تجوز باید حمل بر کراهت بشود که آقایان فتوا بر کراهت می‌دهند. «فَسِرْنَا حَتَّى صِرْنَا إِلَى أَرْضِ حَمْرَاءَ وَنَظَرَ إِلَى غُلَامٍ يَرْعَى جِدَاءً» دید یک غلامی یک گله‌ای از گوسفندها را چوپانی می‌کند. «فَقَالَ وَاللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ» اگر به عدد این جداء شیعه داشتم نشستن برای من جایز نبود! بعد می‌گوید: «وَنَزَلْنَا وَصَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةٌ عَشَرَ» دیدم این گله گوسفند 17 تاست. امام فرمود اگر به عدد این شیعه داشتم که تابع محض من بودند، قعود برایم جایز نبود.

از این روایت چند نکته استفاده می‌شود؛ یکی اینکه سدیر کاسه از آش داغتر بوده که به امام صادق علیه السلام اعتراض می‌کند که شما چرا نشستید و قیام نمی‌کنید؟ حضرت جوابش را می‌دهند و به ینبع می‌روند. آنجا نکته‌ای که می‌فرماید این است که افرادی در آن زمان نبوده یعنی خود همین می‌تواند از جوابهای آن روایت قبل باشد که کل رایة ترفع برای اینکه آدم‌های مخلصی که پای آن پرچم برای خدا بمانند نیست، ممکن است روز اول صد هزار نفر بیایند ولی به طمع دنیا و مقام بیایند، یعنی اگر واقعاً به عنوان یک حکم کلی الهی بود که بگوئیم بناء شارع بر این است که در زمان غیبت اصلاً قیامی واقع نشود، چه نیازی بود که حضرت اینطور مطرح کنند؟ اینطور نبوده که قانون شرعی الهی این باشد که تا قبل از قیام حضرت حجت هیچ قیامی نباشد و حرام است، ولو اهلش باشند و به نتیجه هم برسد، این یکی از جهاتی بوده که مدّ نظر اهل بیت بوده.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص 128.

[2]. محمد بن حسن عاملی، وسائل الشيعة، ج 15، ص: 56.

[3]. سید کاظم حسینی حائری، ولایة الأمر فی عصر الغیبة، ص 71.

[4]. همان.